



مددکار اجتماعی منطقه ما از خاطره ناخوشایند کلاس سوم دبستانش می‌گوید

برچسبی که به من نچسبید

صندوق
خاطرات

کلاس سومم مرانه کودکی بازیگوش، بلکه دانش آموزی کم‌هوش معرفی کرده و پیشنهاد داده بود مرا به مدرسه استثنایی بفرستند. سهیلا از حرف‌های مادرش فهمید که آن سه نفر، ارزیاب‌های اداره آموزش و پرورش بوده‌اند که برای سنجش هوش او آمده بودند. او ادامه می‌دهد: مادرم خیلی مهربان بود. همان شب سفره حضرت ابوالفضل^(ع) نذر کرد تا مرا به مدرسه استثنایی نفرستند. من فقط بچه‌ای بازیگوش بودم که حوصله درس نداشت.

● ورق برگشت

چند روز بعد، نتیجه ارزیابی رسید: سهیلا کم‌هوش شناخته نشده بود و می‌توانست در مدرسه عادی درس بخواند؛ البته همچنان درس نمی‌خواندم و حتی دوبار مردود شدم، اما در دبیرستان ورق برگشت. خانم رفیعی، مدیر مدرسه و خانم صدر، دبیر تاریخ باعث شدند به درس علاقه مند شوم. باتشویق آن‌ها اعتماد به نفس پیدا کردم. حالا سهیلا دارای دو مدرک کارشناسی فلسفه و مددکاری اجتماعی و کارشناسی ارشد مددکاری اجتماعی است. او سال‌هاست به عنوان مددکار اجتماعی در حوزه پیشگیری از آسیب‌های دختران ده تا نوزده ساله فعالیت می‌کند. شاید اگر آن روزها کسی به جای قضاوت، کمی درک و صبوری نشان می‌داد، دختر بچه کلاس سوم زودتر مسیر خودش را پیدا می‌کرد؛ همان مسیری که امروز او جلو پای دختران مددجویش می‌گذارد.

برای دختری نه‌ساله که تمام حواسش گرم بازی و شیطنت بود، دیدن چند بزرگ‌سال جدی با چهره‌های خشک و سؤال‌های پشت سرهم، واقعا اضطراب‌آور بود. سهیلا هنوز هم نگاه بازجویی آن چند نفر را فراموش نکرده است: «وقتی سؤال و جواب‌ها تمام شد و به کلاس برگشتم، تازه نوبت هم‌کلاسی‌هایم بود که با نگاه‌هایشان مرا بازخواست کنند. همه فکر می‌کردند کار بدی کرده‌ام که مرا به دفتر برده‌اند.» اما خودش هنوز نمی‌دانست ماجرا از چه قرار است و چرا سؤال‌هایی از او پرسیده‌اند که حتی مربوط به پایه‌های سال‌های قبل بوده است: «ظهر که به خانه برگشتم، مادرم را دیدم که از بس گریه کرده بود، چشمانش قرمز شده بود. تازه آن موقع فهمیدم ماجرا چیست. معلم

جمعه موسوی زاده آگاهی خاطره یک لحظه کوتاه کودکی، تا سال‌ها در ذهن آدم می‌ماند؛ صدایی، نگاهی یا حرکتی. برای سهیلا پور غلام، ساکن محله امام خمینی^(ع) آن لحظه در کلاس سوم دبستان اتفاق افتاد: همان روزی که مثل دیگر روزها به نظر می‌رسید، اما وقتی معاون مدرسه نام او را صدا زد، ناگهان سکوتی سنگین در کلاس حاکم شد.

حالا ۲۷ سال از آن روز گذشته و سهیلا مددکار اجتماعی شده است، اما هنوز وقتی یاد آن خاطره می‌افتد، دلش می‌لرزد: نه از ترس، بلکه از یادآوری دختر بچه‌ای که نمی‌دانست چرا و به چه دلیل، ناگهان همه نگاه‌ها به سمت او برگشته است.

● غریبه‌ها در دفتر مدرسه

دو هفته بعد در کلاس خورد. ناگهان اسم سهیلا را از میان جمع حاضر در کلاس صدا زدند تا به دفتر مدیر مدرسه برود. سهیلا که تا چند لحظه پیش، مشغول بازی با دوستش بود، جا خورد و خجسته زد. او تعریف می‌کند: آن زمان، وقتی اسم کسی را برای رفتن به دفتر مدیر صدا می‌کردند، همه فکر می‌کردند جرم بزرگی مرتکب شده! دلم هُری ریخت پایین. نمی‌دانستم چه کار کرده‌ام و همین، بیشتر مرا می‌ترساند.

وقتی وارد دفتر مدیر شد، دید دو خانم و یک آقای غریبه کنار مدیر، معاون و معلمش نشسته‌اند. همین صحنه ترسش را چند برابر کرد؛ می‌گوید: آن غریبه‌ها شروع کردند سؤال پرسیدن از من: «از اینکه، اسمت چیست، تا اینکه، آب رابخش کن، یا بگو» با چند بخش دارد.

والیبالیست نوجوان محله قائم^(ع)، چند مقام استانی در کارنامه دارد

پرش بلند به سوی موفقیت

امید محله



سخت می‌شود، برخلاف بازی فوتبال که دو تیم ۹۰ دقیقه زمان دارند.

● ورزش کردن تو چه تأثیری روی اطرافیان داشته است؟

آن‌ها را به این رشته علاقه مند کرده است و برخی از آن‌ها به سمت ورزش رفته‌اند.

● امکانات والیبالی در محله شما مناسب است؟

در چند سال اخیر بهتر شده، اما در برخی از محله‌ها حداقل‌ها هم وجود ندارد. بچه‌ها نمی‌توانند در بوستان یا پارک خطی تور ببندند و بازی کنند. به نظرم باید همه محله‌ها دست کم فنس و زمین آسفالت

داشته باشند تا علاقه‌مندان به راحتی بتوانند چند ساعت ورزش دلخواهشان را انجام بدهند.

● اوقات فراغت چه کار می‌کنی؟

تنیس روی میز بازی می‌کنم. گاهی فکر می‌کنم اگر والیبالی را شروع نمی‌کردم، دوست داشتم تنیس را ادامه بدهم. گاهی با دوستانم به بیرون می‌روم و توری می‌بندیم و والیبالی بازی می‌کنیم.

● مسابقات والیبالی را هم می‌بینی؟

مسابقات والیبالی اغلب از تلویزیون پخش نمی‌شود. بیشتر بازی‌ها را از روی گوشی نگاه می‌کنم. بازی لیبروهای تیم‌های ایرانی یا اروپایی را نگاه می‌کنم و از نظر تکنیکی و فنی برای خودم تحلیل می‌کنم.

● دوست داری در این ورزش به چه جایگاهی برسی؟

امسال برای مسابقات انتخابی تیم ملی نوجوانان انتخاب شدم. ششصد نفر بودیم که در نهایت به هشتاد نفر رسیدیم. اما از این مرحله بالاتر نرفتم. برای آینده برنامه‌ای سخت و فشرده برای خودم در نظر گرفته‌ام تا بتوانم بین نوجوانان و جوانان تیم ملی باشم.

● والیبالی مانع درس خواندن نمی‌شود؟

برنامه ریزی دقیق برای درس خواندن و سایر فعالیت‌ها سبب می‌شود از درس خواندن عقب نمانم. به نظرم ورزش تأثیر مستقیمی در یادگیری دارد. ورزش اعتماد به نفس را بالا می‌برد و روابط اجتماعی نوجوانان را گسترده‌تر می‌کند.

سمیرا منشادی ۱۵ ساله توان پانزده سال دارد و دانش آموز هنرستان تربیت بدنی است. او هشت سالی هست که والیبالی را شروع کرده و مقام‌های رنگارنگی به دست آورده است: قهرمانی استان در سال ۱۴۰۰ در رده سنی نونهالان به همراه تیم پیکان، قهرمانی استان در سال ۱۴۰۲ به همراه تیم پدافند شمال شرق، نایب قهرمانی نوجوانان استان در سال جاری در رده سنی نوجوانان به همراه تیم آزاد نایب قهرمانی به همراه تیم دانش آموزی از جمله مقام‌های این نوجوان محله قائم^(ع) است. البته میلاد، هم‌زمان با والیبالی در تنیس روی میز هم استعداد دارد. به طوری که در این رشته مقام اول و دوم استان را در رده نونهالان در مشهد به همراه تیم رعد پدافند هوایی شمال شرق به دست آورده است. اما او ترجیح داده که والیبالی را به طور حرفه‌ای دنبال کند. این نوجوان با استعداد دوست دارد امکانات ورزشی در هر محله آن قدر زیاد شود که نوجوانان و جوانان سرگرم ورزش شوند.

● چطور شد به والیبالی علاقه‌مند شدی؟

پدرم والیبالی بازی می‌کرد و هر زمان که به سالن می‌رفت، من هم در کنارش با توپ بازی می‌کردم. دیدن بازی‌اش برایم هیجان‌انگیز بود و هر روز علاقه‌ام بیشتر می‌شد تا اینکه از پدرم خواستم در کلاس‌های آموزشی ثبت نام کنم. حالا طوری به این ورزش وابسته شده‌ام که اگر یک روز بازی نکنم، احساس کسالت دارم.

● چرا تنیس خاکی و تنیس روی میز را ادامه ندادی؟

به نظرم هیجان و سرعت در والیبالی بیشتر است. هر لحظه اگر حواسمان به بازی نباشد، امتیازی از دست می‌دهیم که جبران‌ش